

وهابیت در آینه تاریخ



وهابیت در آینه تاریخ

در این مقاله پیشینه تفکر وهابیت، و منشأ افکار محمد بن عبد الوهاب که از برپهاری و ابن تیمیه ریشه گرفته است، بررسی شده و به نحوه شکل گیری وهابیت اشاره می شود، در این مرحله با اتفاق بین محمد بن عبد الوهاب و محمد بن سعود، تفکرات ابن عبد الوهاب و ترویج آنها وارد مرحله جدیدی می شود، وهابیت با کمک آل سعود به شهرها و قریه های مختلف حمله می کنند و مکه و مدینه و طائف و کربلا و شهرهای دیگر را تصرف می کنند و با زور شمشیر به ترویج عقائد خود می پردازند. در ادامه، به حمله عثمانیها توسط محمد علی پاشا و سقوط آل سعود و شکل گیری دوباره آن و نقش استعمار در گسترش وهابیت پرداخته می شود.

مقدمه

در طول تاریخ همواره انسانهایی کژاندیش و خودپسند بوده اند که برای ایصال به اهداف مادی و پلید خود همواره اعتقادات و باورهای مردم ساده نگر را به بازی گرفته اند و گاه با سوء استفاده از این باورها، لطمه های غیر قابل جبرانی را به جوامع بشری و تمدن انسانی وارد کرده اند. در جوامع اسلامی نیز این عده با استفاده از زور و گاه با تزویر، احساسات پاک و بی آلایش مسلمانان را به باد سخره گرفته و حتی سخنان بی پایه و اساس خود را با عنوانی اسلامی به جای اسلام ناب معرفی نموده تا ره اهداف پست خود نایل شوند.

جدا از خسارت های مرگبار مادی این نوع انحرافات، صدمات معنوی و دینی آن به مراتب عمیق تر و مهلک تر می باشد. به طوری که بعد از ظهور وهابیت غیر از خسارت های سنگین مادی، لطمه ها و صدمات دینی و معنوی آن بسیار خطرناکتر و همچون سمی خطرناک و مهلک است که بر پیکره بی جان جامعه اسلامی وارد شده است. سمی که بی شک نه تنها عامل تضعیف و انحطاط جامعه اسلامی می شود بلکه حتی تأثیرات سوء و غیر قابل تصور بر جوامع دینی (غیر اسلامی) می گذارد.

شایان ذکر است که اگرچه در طول تاریخ اسلام فرق و آبشخورهای اسلامی زیادی متولد شده و هر کدام به نوبه خود تأثیر بسزایی در جهان پیرامون خود گذاشته است، اما به جرأت می توان گفت هیچکدام از آنها همانند تأثیر وهابیت، آثار سوء و مخربی نداشته اند.

از این رو تحقیق در جنبه های مختلف؛ پیدایش؛ رشد و گسترش و... فرقه نوپای وهابیت از اهمیت والایی برخوردار است و اهمیت موضوع، هنگامی روشن می شود که بتوان پادزهری برای اندیشه کاملاً ضد دینی و انحرافی پیدا کرد.

فرقه نو بنیاد وهابی، آئینی بدعت گذار و تحریف گر است که در ظاهر، خود را متمسک به قرآن و حدیث نشان می دهد ولی در نهان، هم خود را جهت زدودن و محو آثار اسلامی مصروف می دارد. با هجوم ناجوانمردانه استعمارگران و چپاولگران بین المللی به سرزمینهای اسلامی به منظور غارت منابع تضعیف اقتدار اسلام، وهابیت مورد توجه و عنایت خاصی از طرف آنها قرار گرفت. از این رو با حمایت همه جانبه خود زمینه سلطه و اقتدار آن را بر بعضی از سرزمینهای

مقدس و مهم اسلامی فراهم آورند.

این فرقه بصورت ابزاری کارآمد و استعماری، علاوه بر تأمین منافع غارتگران، با مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مسلمانان به نخالفت و ستیز برخاست. امروز وهابیت دست دوستی به مشترکین و کفار صهیونیسم دراز کرده و دستهای پلید و ناپاک آنها را به گرمی می فشارد اما دست حاجتمندان مستضعفی که از ظلم و جور و جنایتهای غیر قابل وصف همین اشقیای زمانه بر ضریح مبارک و متبرک نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبد الله (ص) دراز می شود، قطع می نماید و با کمال وقاحت و بی شرمی این تضرعهای خالصانه عاشقانه را شرک قلمداد می کند و زائران را مورد استنطاق و حتی ضرب و شتم قرار می دهد و یا همانطور که در رسانه های تصویری و غیره ملاحظه می شود بقیع را- که مدفن مقدی چهار امام همام و دیگر بزرگان صحابه است- با شعار توحید و اعتلای کلمه الله به تلی از خاک مبدل می سازد.

آری این پرورش یافتگان استعمار به لحاظ جمود فکری، تعصب، خشک مقدسی و کج اندیشی و کج فهمی و بالاخره دنیاطلبی، امروزه عملاً در خدمت استعمار و به عنوان فدائیان و نیروهای خط مقدم مبارزه برای تضعیف و تفرقه و نفاق در جامعه اسلامی و محو نشانه ها و اسناد حیات معنوی اسلام درآمده اند، آنانی که برای رسیدن به اهداف پلید خود حتی به هم کیشانانشان رحم نکردند و دین و ایمان خود را به بهایی اندک فروختند. از این رو آنچه برای شناخت این فرقه حقیقتاً ضد اسلامی مهم است، رجوع به تاریخ پیدایش آنهاست ولو اندک. در این مبحث سعی می شود اجمالاً به سرچشمه ها و آبشخورهای فکری این مرام و تاریخچه زندگی بنیانگذار آن و چگونگی نشو و نما و . . . پرداخته شود.

منشأ نامگذاری

نام رویه وهابی منسوب به بنیانگذار آن یعنی محمد بن عبد الوهاب اهل نجد و از پیروان مذهب حنبلی [1]، می باشد. گرچه نام وی «محمد» است ولی به خاطر اشتراک با نام پیامبر اکرم (ص)، مذهب نوین او بنام پدرش عبدالوهاب، مشهود گشته است و این در حالی است که عبد الوهاب با افکار فرزندش مخالف بود و با هم مشاجراتی نیز داشته اند، حتی به مردم توصیه می کرد که از وی تبعیت نکنند

وهابیان این نام را قبول ندارند و می گویند نام وهابی را دشمنان گفته اند و درست این است که «محمدیه» (در نسبت به محمد بن عبد الوهاب) گفته شود. [2]

احمد امین، نویسنده معروف مصری در نامگذاری این آیین می گوید: «محمد بن عبد الوهاب و پیروانش خود را «موحدین» می نامند نام وهابی را دشمنانشان بر ایشان اطلاق کردند، سپس این نام بر سر زبان ها افتاد. [3]

معلمان فکری وهابی

تأمل و اندیشه در عقاید و آراء وهابیان این موضوع را روشن می سازد که قرنهای قبل از محمد بن عبد الوهاب- یعنی در دوران سلفیه (سلفیون) [4]، در افکار گروهی که در قرن چهارم هجری پیدا شدند و خود را پیرو احمد بن حنبل بشمار می آورند- زمینه های این کج اندیشی وجود داشت. نظریه پردازان این مسلک، تفکر منطقی و فلسفی معتزله را در بیان عقاید اسلامی، نوعی بدعت می پنداشتند. و در مقابل این، گروهی که خود را سغلی می خواندند، میانه خوبی نداشتند و تنها خویشتن را رهروان طریق «سلف صالح» [5] به حساب می آوردند و همه گروه های غیر خود را مشرک می انگاشتند.

به اعتقاد سلفیون برای دریافت عقاید و احکام دینی، صرفاً باید به نصوص قرآن و حدیث تمسک جست. از این رو، این گروه همانند دیگر فرقه های اسلامی، توحید را اصل اول به شمار می

آوردند، اما برای ذات پاک احدیت قائل به تجسیم و تجسد بودند ولی ذات خداوند را از اینکه همانند مخلوقاتش تصور شود منزه می دانسته و می گفتند خدا در جهتی قرار دارد و بر عرش مستقر است و از آنجا به زیر عرش خود نظاره می کند. [6] شایان ذکر است سلفیه همچنین برخلاف تمام فرق اسلامی، توسل به انبیا و اولیا رانافی با توحید و آنرا شرک می پنداشتند. آراء سلفیون با تعصب، جمود و انحراف شدیدتری به وسیله شخصی بنام «ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری» مطرح و دنبال شد، وی در اوایل قرن چهارم رئیس حنبلیان بغداد بود و با مخالفان آرا و نظریاتش به شدت برخورد می کرد به طوری که از غارت خانه و کاشانه آنها دریغ نمی ورزید و به خاطر همین کج اندیشی و تعصب جاهلی بود که خانه طبری سنگباران شد و فرمان قتل نوحه گران و مرثیه خوانان امام حسین (علیه السلام) صادر گردید.

«ابوعلی مسکویه» در ضمن شرح وقایع سال 323 ه. ق می گوید: «به اعتقاد بربهاری شیعیان اهل بیت پیامبر (علیه السلام) در کفر و ضلالت بودند و تهدید کرد در صورتی که شیعیان از اعتقادات خویش دست برندارند، گردنشان را خواهد زد و خانه و محله شان را به آتش خواهد کشید.» [7]

ابن اثیر در «الکامل» درباره عقاید بربهاری می نویسد: «بربهاری معتقد به تشبیه بود و می گفت ذات احدیت دارای کف دست انگشتان و دو پا و با کفشی از طلا و گیسوان، به آسمان می رود و به دنیا فرود می آید، وی شیعه آل محمد (صلی الله علیه و آله) را کافر و زلارت قبور ائمه را منع می نمود.» [8]

این آراء و عقاید منحرف فشری و ظاهراندیشی به همراه تعصب و جهود، حدود سه قرن بعد با زاویه انحراف بیشتری مجدداً به وسیله عالمی به ظاهر حنبلی به نام «ابن تیمیه» مطرح شد.

آراء ابن تیمیه (661-728 ه. ق)

ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی معروف به ابن تیمیه، متکلم و فقیه حنبلی در قرن هفتم و هشتم می زیسته است. گرچه او را از علمای مذهب دیگر حنابله به شمار می آوردند اما در واقع مقید به پیروی از مشرب فقهی احمد بن حنبل یا مذاهب دیگر نبود و آنچه را خود صحیح می دانست اختیار می کرد البته مذهب حنبلی را به لحاظ تمسک به ظاهر قرآن و حدیث، بر دیگر مذاهب ترجیح می داد.

ابن تیمیه به خاطر آراء انحرافی و بدعت آمیز خود، مورد نفرت و حتی تکفیر علمای معاصر خود قرار گرفت و اولین بار در ماه ربیع الاول سال 698 ه. ق به خاطر فتوایی که در مورد صفات باری تعالی داده بود به دستور قاضی مالکی زندانی شد و در همان ماه به واسطه شفاعت مهنا، امیر آل فضل، آزاد شد.

بار دیگر در شعبان سال 726 ه. ق به خاطر صدور فتوای نهی از سفر به قصد زیارت قبور پیامبران، به فتوای جمعی از علما کافر شناخته شد و به زندان افتاد و سرانجام در سال ه. ق 727 در زندان درگذشت. [9]

ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی در سفرنامه اش درباره عقاید ابن تیمیه می نویسد: «او... را در مسجد دمشق دیده است که مردم را موعظه می کرد و می گفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می آید» [10]، همانگونه که من اکنون فرود می آیم، سپس یک پله از منبر پایین آمد.» [11] ابن تیمیه در بحث توحید، معتقد به رؤیت و جهت برای ذات اقدس الله بود و به ظاهر آیات و اخبار استدلال می کرد، چنانچه در رساله «حمویه» می گوید که تمام نصوص بر این دلالت دارد که خداوند در بالای عرش بر فراز آسمان است و نیز با انگشتان می توان به او اشاره کرد و در قیامت دیده می شود. به عقیده وی، ذات احدیت می خندد و اگر کسی معتقد به بودن خداوند

در روی عرش و بالای آسمانها نباشد، باید او را توبه داد و در صورتی که توبه نکند باید گردنش زده شود. [12]

همچنین می گوید، به موجب ظاهر آیات، خداوند دارای اعضاء و جوارح است اما فوقیت خدا و صفات و اعضاء و جوارح او را نمی توان با فوقیت و اعضاء و جوارح مخلوقات مقایسه کرد. ابن تیمیه چنان در گرداب تفکر بدعت آمیز خود غرق شد که فتوایی از جمله، حرام بودن زیارت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اولیاء الهی، توسل به ساحت مقدس نبی اکرم و درخواست شفاعت از آن وجود نازنین و دیگر اولیای خدا، حرمت بنا و تعمیر و تزیین قبور آنها و وجوب تخریب آنها، حرام بودن نذر برای آنها و . . . را صادر کرد و حتی می توان گفت: [13] کسانی که به زیارت می روند قصدشان همان قصد مشرکین است که از بت، چیزهایی را طلب می کنند! [14]

استاد جعفر سبحانی درباره عقاید و آراء ابن تیمیه می نویسد: وی دو اصل را وارد مذهب سلفی گری کرد در حالیکه احمد بن حنبل، از آن دو اصل خبر نداشت؛ یکی سفر برای زیارت رسول خدا را بدعت شمرد و آنرا حرام نمود، بر این اساس هر نوع توسل به پیشوایان اسلام و اولیاء الهی مانند تبرک به آثار آنان را بدعت و حرام و مخالفت با اصل توحید دانست. دیگر اینکه احادیث فراوانی را که درباره فضایل اهل بیت وارد شده که خود «احمد بن حنبل» و شاگردان وی نیز آن را نقل کرده اند، نادرست خواند و همه آنها را انکار کرد و از این طریق اندیشه عثمانی گری عصر اموی را که در انکار فضایل علی (علیه السلام) خلاصه می گردد، و احمد بن حنبل با تلاش بسیار زیاد، آتش آنرا خاموش کرد، دوباره زنده ساخت و از این طریق مسأله «تربیع» و این که علی (علیه السلام) چهارمین خلیفه اسلامی است که امام حنابله پایه گذار آن بود، موهن و سست اعلام کرد. [15]

تعد از مرگ ابن تیمیه در زندان دمشق، شعله این بدعت و کج اندیشی به خاموشی گرائید و حتی شاگرد معروف او «ابن القیم» نتوانست در احیا آن کاری از پیش ببرد. این اندیشه همچنان در لابه لای کتابها و گوشه کتابخانه ها باقی ماند تا اینکه حدود چهار قرن بعد (قرن دوازدهم) توسط محمد بن عبد الوهاب، تحول نوینی در جنبش سلفی گری ایجاد شد. [16]

شخصیت و تکوین اندیشه محمد بن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی بین سالهای (1111-1115 ه. ق) در شهر «عینیه» از سرزمین نجد، در صحرایی دور افتاده با مردمی بیابانی و خشن و به دور از راه و رسم مسلمانی، به دنیا آمد.

پدرش عبد الوهاب حنبلی بود که در شهر عینیه منصب قضاوت را به عهده داشت و محمد از همان کودکی نزد او به فراگیری فقه حنبلی پرداخت

محمد به مطالعه سرگذشت مدعیان پیامبری نظیر مسیلم، شجاع، الاسود عسنی، طلحه اسدی، و امثال آنها علاقه مفراطی داشت. [17] و تأثیر این مطالعات به طوری بود که از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مسلمانان را زشت می شمرد. پدر محمد و برادر دانشمندش شیخ سلیمان او را مذمت می کردند واز مردم می خواستند که به دلیل انحراف و بدعتهایی که در اسلام ایجاد می کند از او دوری گزینند. [18]

«احمد زینی دحلان» شافعی، مفتی بزرگ مکه (متوفی 1304 ه. ق) درباره پدر و برادر محمد بن عبد الوهاب می گوید: «پدر محمد (شیخ عبد الوهاب) دانشمندی حنبلی و فردی شایسته بود و چون دید محمد سخنانی برخلاف سیره مسلمانان می گوید و داعیه ای دارد او را از خود طرد

کرد. برادرش شیخ سلیمان نیز دانشمند و مانند پدر فردی معتدل بود. «[19] شیخ محمد برای تحصیل، از علمای دو شهر مکه و مدینه نیز استفاده کرد و حتی اساتید او در مدینه (شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی) آثار انحراف، گمراهی و الحاد را در او مشاهده و آنرا اظهار می کردند. [20]

به هرحال، محمد بن عبد الوهاب در سفری که برای زیارت خانه خدا داشت پس از انجام مناسک، رهسپار مدینه شد و در آنجا، توسل و استغاثه مردم به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را انکار کرد، سپس به نجد مراجعت نمود و از آنجا به بصره رفت. هدف او این بود که از بصره به شام رود و تا مدتی در آنجا بماند، پس از آنکه مردم با نظرات و آراء بدعت آمیز او آشنا شدند، در گرمای نیم روزی از شهرش بیرونش کردند و بزدیگ بود بر اثر شدت گرما جان خود را از دست بدهد. [21]

محمد بن عبد الوهاب پس از اخراج از بصره رهسپار «احساء» شد و از آنجا به شهر «حریمله» از شهرهای نجد رفت. جایی که پدرش قبل از عینیه به آنجا انتقال یافته بود (1139 ه. ق) در حریمله ملازم پدر شد ولی از انکار افکار انحرافی اش خودداری نورزید و به همین سبب میان او و پدرش مشاجرات و جدالهایی رخ داد تا اینکه در سال (1153 ه. ق) عبد الوهاب از دنیا رفت و محمد با آرامش بیشتری به تبلیغ مسلک خود پرداخت. آلوسی در این باره می نویسد: «... بعد از اینکه اهل بصره محمد را بیرون انداختند، پس از مدتی به شهر حریمله، یکی از شهرهای نجد رفت و چون پدرش در آنجا بود در آن شهد ماند و در جلسات درس وی حاضر می شد. در این شهد نیز بسیاری از عقاید مسلمانان نجد را به باد انتقاد گرفت پدرش او را از این کار منع کرد ولی او نپذیرفت و سرانجام بین او و پدرش نزاع و کشمکش درگرفت و نیز میان او و مسلمانان مشاجراتی چند رخ داد.

دو سال به همین منوال گذشت تا اینکه پدرش در سال 1153 ه ق چشم از جهان فروبست. آنگاه او جرأت بیشتری پیدا کرد و عقاید خود را بی پروا آشکار ساخت و عقاید و اعمال مورد اتفاق مسلمانان را مورد حمله قرار داد و جمعی از او باش نیز دور او را گرفتند. «[22] آراء بدعت آمیز و کج اندیشی های محمد بن عبد الوهاب چنان بود که برادرش (شیخ سلیمان) نیز از بیم تندرویهایش از نجد به مدینه رفت و کتابی با عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» در رد افکار برادرش نوشت و برایش به نجد فرستاد. از جمله مسائلی که شیخ سلیمان در این کتاب آورده است این است: این اموری که وهابیان مورد شرک و کفر مسلمانان می دانند، قبل از احمد بن حنبل و در زمان پیشوایان (اهل سنت) هم مطرح بوده است و جمعی آنرا انکار کردند ولی هیچیک از پیشوایان اسلام نشنیده و روایت نشده که مرتکبین این اعمال را کافر و مرتد دانسته و دستور جهاد با آنها داده باشند یا اینکه بلاد مسلمانان را به همان گونه که تو می گویی، بلاد شرک یا دارالکفر نامیده باشند. لازمه این سخن این است که تمام امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از زمان احمد بن حنبل چه علما و امرا، چه عامه مردم، همه کافر و مرتد هستند. انا الله و انه الیه راجعون!

شیخ سلیمان در اینجا در مقام تأثر و اندوه می گوید: «و اغوثاه از این سخن که می گویی، قبل از من هیچ کسی اسلام را نشناخته است. «[23]

پیمان محمد بن عبد الوهاب با آل سعود

محمد بن عبد الوهاب در «حریمله» به تبلیغ آراء و نظرات خود پرداخت، عده ای به او گرویدند و در زمره مریدان او درآمدند. در مقابل عده ای نیز بنای ستیز و مخالفت و دشمنی با او گذاشتند، به

گونه ای که قصد قتل او را داشتند و محمد متوجه شد و به ناچار برای حفظ جاننش از آنجا رهسپار عینیه شد. رئیس آن شهید(عثمان بن حمد بن معمر) به گرمی از وی استقبال کرد. شیخ محمد نیز قول داد که همه نجد را به امر به معروف و نهی از منکر کرد! و در این راستا دستور داد درختانی را که مورد احترام مردم بود بریده و گنبد و ساختمان روی قبر زیدبن خطاب را ویران سازند. [24]

چون این اخبار به حاکم احساء رسید، نامه ای به عثمان نوشت مبنی براینکه شیخ محمد را به قتل برساند و تهدید کرد اگر این کار را انجام ندهد، خراج احساء را قطع خواهد کرد[25] عثمان هم چون قدرت مخالفت با امیر احساء را در خود ندید ناچار از محمد بن عبد الوهاب خواست تا از شهر عینیه خارج شود. [26]

محمد بن عبد الوهاب به ناچار در سال 1160 ه. ق از «عینیه» خارج و به «درعیه» [27] یکی از شهرهای نجد رفت، در آن هنگام محمد بن سعود (جد آل سعود) حاکم درعیه بود. وی به توصیه زنش با شیخ ملاقات کرد و به گرمی از او استقبال نمود.

شیخ نیز قدرت غلبه و قدرت بر همه و بلاد نجد را به وی بشارت داد و با هم، پیمان بستند که حکومت در دست محمد بن سعود و بعد از او در دست فرزندش باشد. همچنین توافق کردند که زعامت دینی و علمی به موروثی در خانواده محمد بن عبد الوهاب باقی بماند. [28]

این دو هم پیمان برای رسیدن به دنیا، تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر، با مخالفان خود به جنگ و جدال پرداختند و از میان مریدان خویش سپاهی تشکیل دادند و به قتل و غارت مسلمانان پرداختند بطوری که مردم در عیه که قبل از ورود شیخ برای قوت روزانه کار می کردند، از راه غارت و چپاول اموال دیگران، صاحب ثروت قابل توجهی شدند. [29]

سید ابراهیم علوی در مورد شکل گیری سپاه وهابی می نویسد: «محمد بن عبد الوهاب از پیروان خود یک دهم چهارپایان، نقدینه و اجناس بلکه انسانها را (با قرعه از میان پیروان) می گرفت و در نتیجه ثروتی کلان جمع آوری کرد و سپاه انبوهی بالغ بر یکصد و بیست هزار جنگجو آماده کرد. [30]

از بزرگترین کج اندیشی ها و بدعتهای محمد بن عبد الوهاب این است که با کسانی که مرید او نمی شدند معامله کافر حربی می کرد؛ یعنی همانند خوارج، که مسلمانان مخالف عقاید خود را کافر می پنداشتند، آنها نیز بدین شیوه با مخالفین خود برخورد می کردند از این رو برای جان و مال و ناموس آنها ارزشی قایل نبودند و در نبردهای نظامی، هر شهری را که به تصرف در می آوردند، غارت و تصرف اموال و اهالی آنها برای وهابیان حلال می شد.

در دایره المعارف اسلامی آمده است: محمد بن سعود پس از توافق با محمد بن عبد الوهاب در سال 1157 ه. ق از هرطرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، به بهانه نشر تفکر وهابی به آنها حمله می برد و اموالشان را غارت می کرد. [31] البته بیان خواهیم کرد که وهابیان جسارت را به حدی رسانند که در به یغما بردن اموال و عتیقه جات بقاع متبرک هیچ ابایی نداشتند و علاوه بر تخریب، آنجا را غارت هم می کردند.

سرانجام محمد بن سعود پس از قریب سی سال فرمانروایی و قتل و غارت مسلمین در سال 1179 ه. ق به هلاکت رسید. با توصیه سعود و موافقت محمد بن عبد الوهاب، عبد العزیز بن محمد بن سعود (1179-1218 ه. ق) به جانشینی برگزیده شد. وی با دختر محمد بن عبد الوهاب ازدواج کرد و نخستین کسی از آل سعود است که لقب امام یافت. [32]

با این پیوند، حکومت او صیغه دینی به خود گرفت و آل سعود و جاکمان و حامیان رسمی وهابیت شدند. عبد العزیز نیز برای پیشرفت وهابیت تلاشهای زیادی انجام داد و با به تصرف درآوردن نواحی احساء و قطیف در سال 1208 ه. ق گستره جغرافیایی حکومت خود را به کرانه

های خلیج فارس رساند.

محمد بن عبد الوهاب در سال 1206 ه. ق به هلاکت رسید و پسر بزرگش بنام عبد الله [33] جای او را گرفت و مطابق پیمان پدرش با آل سعود همکاری نزدیک و صمیمانه ای را ادامه داد. کیش نوین وهابی در ادامه گسترش تفکرات بدعت آمیز خود از سال 1216 تا 1225 ه. ق عراق را مورد حملات بدی قرار داده و عمده این تهاجمات متوجه دو شهر نجف و کربلا بود. شیخ عثمان بن بشر، مورخ نجدی درباره حمله وهابیان به کربلا می نویسد: «در سال 1216 ه. ق در ماه ذیقعده، سعود با سپاهی مرکب از جمیع شهرک نشینان و بادیه نشینان نجد و جنوب و حجاز و تهامه و نقاط دیگر به قصد حمله به سرزمین کربلای حسینی (علیه السلام) حرکت کرد. سپاه مزبور دیوار شهر را خراب کرد و به زور وارد شهر شد، بیشتر مردم را در بازارها و خانه ها به قتل رساندند و گنبد روی قبر را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده شده بود برگرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآنها نفیس و جز آنها یافتند غارت کردند، نزدیک ظهر از شهد بیرون رفتند در حالیکه قریب به دو هزار نفر از اهل کربلا را کشته بودند. [34]

مرحوم علامه سید محمد جواد عاملی از علمای بزرگ شیعه مقیم نجف که خود شاهد حمله سفاکانه وهابیان به نجف بوده گفته است: «در سال 1216 ه. ق (وهابیان) به مشهد حسین (علیه السلام) حمله بردند و مردان و کودکان را کشتند، اموال مردم را گرفتند و در بی احترامی به آستان مقدس زیاده روی کردند و آنرا ویران ساختند و از ریشه درآوردند. [35]» مؤلف کتاب «تاریخ کربلا» در بیان قساوت و سنگدلی وهابیان در حمله به کربلا این چنین می نویسد: «... قریب پنجاه تن را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن به قتل رساندند و به هرکسی برخورد می کردند، بدون رحم و شفقت او را کشتند، بر پیران و خردسالان ترحم نکردند. . . [36]

اشغال مکه

وهابیان در سال 1217 ه. ق متوجه مکه شدند، ابتداء شهر طائف را که در دوازده فرسخی مکه بود تصرف کردند و با قساوت تمام به کشتار مردم پرداختند به طوری که «جمیل صدقی زهاوی» درباره عملکرد آنها به هنگام تصرف طائف می نویسد: «از زشت ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر ترحم نکردند. طفل شیرخواره را بر روی سینه مادرش سر بردند، جمعی که مشغول فراگرفتن قرآن بودند کشتند. چون در خانه ها کسی باقی نماند، به دکانها و مساجد رفتند و هرکس بود حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند کشتند. کتابها را که در میان آنها تعدادی صحف شریف و نسخه هایی بخاری و مسلم و کتب فقه و حدیث بود، در کوچه ها و بازارها افکندند و آنها را پایمال کردند. . . [37]

در واقع آل سعود وهابی با این جنایات، در مردم دیگر مناطق از جمله مکه رعب و وحشت انداخت. وهابیون پس از طائف به مکه معظمه نیز حمله بردند و در هشتم محرم 1218 ه. ق این شهر مقدس را اشغال کردند. پس از اشغال شهر، سعود خطاب به مردم مکه گفت: «من امسال خود را برای جنگ با مردم عراق (شیعیان) آماده می کردم ولی وقتی شنیدم مسلمانان (وهابیان) با مردم طائف جنگیده اند و می خواهند به طرف شما بیایند، از هجوم اعراب بادیه نشین (در واقع مریدان وحشی وهابی) بر اهل مکه ترسیدم. خدا را حمد کنید که شما را به سوی اسلام رهنمون شد و از شرک نجات داد!» [38]

وهابی ها پس از تصرف مکه، ظرف سه روز اماکن مقدس و قبه ها و بارگاههای ائمه (علیهم السلام) و اولیای الهی را خراب کردند. در این عملیات وحشیانه و ضد انسانی، اماکنی همچون

قبور حضرت ابوطالب، عبد المطلب، خدیجه و اولاد پیغمبر گرامی اسلام(ص) گنبد زادگاه حضرت رسول، علی(ع) و حضرت خدیجه را ویران کردند. وهابیان در توجیه تخریب قبه ها و اماکن و بارگاهها می گفتند اینها بتهایی است که به دست خود مسلمانان ساخته شده است می بایست منهدم گردند! [39]

«احمد زینی دحلان» می گوید: «وهابی ها چهارده روز در مکه ماندند و در این مدت مردم را توبه می دادند و به نظر خود اسلام مردم را تجدید کردند. و از کارهایی که به اعتقاد ایشان شرک بود از قبیل توسل و زیارت قبور منع می کردند.» [40]

ادامه جنایات وهابی ها در حرم امن الهی شد تا «شریف غالب» حاکم مکه با مساعدت و همکاری «شریف» حکمران جده و حمایت تسلیحاتی امام مسقط، مکه را از دست وهابی ها خارج کند. وهابی ها بر اثر این شکست به قبایل اطراف مکه هجوم بردند و بسیاری از آنها را کشتند و زنان را لخت و عریان نمودند و در میان مردم رها کردند، و پس از اینکه امان خواستند به این شرط که وهابی شوند از کشتن آنها درگذشتند. [41]

کشته شدن عبد العزیز

در ماه رجب 1218 ه. ق عبدالعزیز وهابی به خاطر ارتکاب جنایات متعدد و بخصوص حمله به کربلای معلی به هنگام نماز عصر بدست یکی از شیعیان عراق مورد حمله قرار گرفت و مجروح شد به خاطر همین جراحات، چندی بعد درگذشت و ضارب نیز بوسیله عبد الله برادر عبدالعزیز از پا درآمد. [42]

پس از مرگ عبدالعزیز پسرش سعود به جای وی نشست. سعود که از مقتدرترین امرای آل سعود به شمار می رود تلاش زیادی در بسط نفوذ و تحکیم سلطه وهابی بر جزیره العرب داشت و چنان رعب و وحشتی به راه انداخت که در سال 1220 ه. ق «شریف غالب» (حاکم مکه) قبول نمود که در امارات خود تابع سعودیها باشد و طبق دستور مسلک وهابی به مؤذنان گفته شد که فقط اذان بگویند و از اسلام دادن به پیغمبر و طلب رحمت در ضمن اذان خودداری کنند. [43]

تصرف مدینه منوره

سعود در سال 1220-1221 ه. ق پس از یکسال و نیم محاصره مدینه النبی سرانجام موفق شد، آن را به تصرف خود درآورد. وی مطابق معمول ابتداء تمام اشیاء گرانبهای حرم را به یغما برد و مردم را از زیارت مرقد پیغمبر اکرم(ص) و ائمه بقیع منع کرده آنگاه دستور تخریب قبه های چهار امام معصوم بقیع، قبه قبر عبد الله پدر پیامبر(ص) را صادر کرد. البته در طی این سالها آل سعود از عراق غافل نشدند، از جمله حمله ای به نجف اشرف داشتند که با ایثار و پایداری مردم خنثی شد و چون نتوانست کاری از پیش ببرد به طرف کربلا حرکت کرد مردم آنجا نیز با فداکاری تمام به مقابله با لشکر وهابی پرداختند و چون نتیجه ای نگرفت در 1777 ه. ق بار دیگر شهرهای مقدس مکه و مدینه را محاصره کرد و به قتل و غارت حجاج پرداخت و چنان ددمنشانه تهاجم کرد که تا سه سال حج بیت الله الحرام به حال تعطیل درآمد. [44]

برخورد عثمانی ها با وهابی ها

از زمان اشغال مکه در 1218 ه. ق توسط سعود بن عبد العزیز تا 1224 ه. ق بارها دولت عثمانی به محمد علی پاشا حکمران مقتدر مصر دستور داد که فرقه وهابی و آل سعود را سرکوب نماید، اما هربار این کار به نوعی این کار به تأخیر می افتاد تا اینکه در 1225 ه. ق محمد علی پاشا پسرش احمد طوسن را با سپاهی مجهز به جنگ وهابیان فرستاد و توانست شهرهای

مقدس مکه و مدینه و نیز طائف را از لوٹ آل سعود پاک کند، محمد علی پاشا خود نیز در حمایت پسرش در 1227 ه. ق با سپاهی گران وارد جده شد و «شریف غالب» امیر مکه و سه پسرش را که با وهابیان ارتباط داشتند دستگیر و به جزیره «سالاتیک» تبعید کرد این موضوع سبب ناراحتی مردم و حتی پیوستن عده ای به جبهه مخالف شد.

در سال 1229 ه. ق سعود از دنیا رفت و پسرش عبد الله به جای وی نشست و راه پدر را برای گسترش آئین وهابی در پیش گرفت. [45] حکومت عثمانی قصد داشت کار وهابی ها را یکسره کند، لذا محمد علی پاشا سپاه دیگری به فرماندهی ابراهیم پاشا پسر دیگرش (پسر زنش) را به حجاز فرستاد و به لحاظ دلیری و مجرب بودن ابراهیم، شهر «درعیه» پایتخت ابن سعود را محاصره کرد و پس از مدت کوتاهی آنرا به تصرف درآورد و امیر عبد الله بن سعود به همراه بسیاری از نزدیکان و خویشان تسلیم شدند.

ابراهیم پاشا عده ای از امرای سعودی اسیر را در دهانه توپ گذاشت و نابود کرد و جمعی را به جوخه های اعدام سپرد و تعدادی را نگاه داشتند. تا اینکه در آغاز سال 1234 ه. ق اسرا را به همراه امیر عبد الله بن سعود سالم به باب عالی (دربار عثمانی) برد. عبد الله را در جلو باب همایون (قصر سلطان) و همراهانش را در ناحیه ای از شهر استامبول به دار آویختند. [46] در ماه شعبان همان سال محمد علی پاشا در نامه ای که برای ابراهیم پاشا فرستاد به او دستور داد شهر «درعیه» را با خاک ویران کند، [47] ابراهیم هم مطابق فرمان پس از خارج کردن مردم، شهر به تلی از خاک مبدل ساخت.

تشکیل مجدد حکومت آل سعود وهابی

حکومت عثمانی پس از اعدام و تبعید امرای آل سعود و تخریب مرکز آنها «درعیه»، تصور کرد که دیگر آل سعود از صحنه سیاسی محو شده اند. اما برخلاف انتظار، عده ای از دو خاندان (سعود و وهابی) که گریخته بودند چندی بعد به درعیه بازگشتند و پس از آبادانی شهر مجددا بنای حکومت آل سعود را برپا کردند. یکی از این گریختگان «ترکی بن عبد الله» بود که توانست دوباره تا حدودی بنیان حکومت آل سعود را سامان دهد وی در سال 1249 ه. ق به وسیله خواهرزاده اش «مشاری بن عبد الرحمن» به قتل رسید. «فیصل» پسر ترکی خیلی زود انتقام خون پدر را گرفت و خود در اوایل 1250 ه. ق به جای پدر بر امارات نجد استقرار یافت. [48]

فیصل در 1282 ه. ق درگذشت و پسرش عبد الله به جای وی نشست در دوره حکومت عبد الله (1300 ه. ق) دولت آل سعود بسیار ضعیف و ناتوان شده بود و دولت عثمانی با تقویت حکومت آل رشید در حجاز، عبد الله بن سعود را که مورد حمایت انگلیس بود، شکست داد. بر اثر این شکست عبد الرحمن پسر چهارم فیصل ترکی برادر عبد الله سعود، با پسر جوانش عبد العزیز (پدر فهد کنونی) به همراه خانواده رهسپار کویت شدند.

عبد العزیز در سال 1219 ه. ق در حالی که بیش از بیست و یک سال از عمر او نمی گذشت به همراه چهل تن از جوانان که نسبت به او وفادار بودند شهر ریاض را به دست آورد و با کمک مریدان وهابی خود در سال 1320 ه. ق بر قسمت جنوبی نجد غلبه یافت. این دوره که مصادف با نفوذ روزافزون سلطه بریتانیا بر منطقه بود، آل سعود مورد توجه بیشتر استعمار قرار گرفتند به طوری که پس از جنگ جهانی 1919 ه. ق نجد به صورت کشور مستقل آل سعود شناخته شد و عبد العزیز که به نام جدش «ابن سعود» خوانده می شد به عنوان پادشاه نجد پذیرفته شد و سالانه در حدود چهل هزار لیره انگلیسی برای وی مقرر تعیین شد که به مدت شش سال ادامه داشت.

علامه سید امین عاملی (ره) درباره دلایل پرداخت این هزینه از قول وزیر مستعمرات

انگلیس (مستر امری) در «کشف الارتیاب» می نویسد: «دولت انگلیس این مقرری را بدان علت به پادشاهی سعودی می داد که او را در جنگ بر ضد عثمانی یاری کند و ثانیاً پس از جنگ بر ضد حجاز و عراق و کویت شورش ننماید، و در سیاست خارجی خود از خواسته های بریتانیا پیروی کند، و در ترویج سیاست خاص انگلیس در مورد صلح و آشتی در کشورهای عربی بکوشد. . .» [49]

عبد العزیز که پشتوانه قدرتمند استعماری پیدا کرده بود در ماه صفر سال 1343 ه. ق شهر طائف را فتح کرد و در سال 1344 ه. ق جده سقوط کرد و در همان سال بر مدینه سلطه پیدا کرده و در 25 جمادی الثانی 1344 ه. ق عنوان پادشاه نجد و حجاز را پیدا کرد و اتحاد جماهیر شوروی اولین دولتی بود که او را به رسمیت شناخت. [50] و چندی بعد مناطق تحت سلطه خود را به «المملکه العربیه السعودیه» نامگذاری کرد. [51]

تخریب قبور و آثار اسلامی شهرهای مقدس مکه و مدینه

پس از سلطه وهابیان بر شهرهای مقدس مکه و مدینه در سال 1343 ه. ق ره فرمان ملک عبد العزیز آل سعود و فتوای مفتی وهابی، بار دیگر قبه ابن عباس و دیگر قبور طائف و قبور عبد المطلب و ابوطالب و حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) و زادگاه حضرت زهرا (س) و هرگونه آثار اسلامی که در مکه برپا بود، منهدم شد.

سپس در سال 1344 ه. ق به تخریب قبور ائمه بقیع و تخریب اماکن مقدسه و متبرکه و آثار اسلامی مدینه دست زدند. ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود از روی قبر متبرک امام حسن مجتبی (ع) و امام زین العابدین (ع) و امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) برداشتند و بردند. قبور عباس عموی پیامبر و فاطمه دختر اسد مادر امیر المؤمنین را که با قبور چهار امام همام، در زیر یک قبه بود ویران کردند.

همچنین قبور دیگر بقیع همچون قبر ابراهیم فرزند پیغمبر (ع) و زنان آن حضرت و قبر ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس و قبر عبد الله پدر پیغمبر و قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) که نزد اسماعیلیه بسیار محترم بود و قبر عثمان بن عفان و مالک بن انس و دیگر صحابه و تابعین همه را بدون استثناء خراب و با زمین یکسان نمودند. وهابیان سپس متوجه قبر حضرت حمزه سید الشهداء و سایر قبور شهدای احد و مسجد جنب آن شدند و به تخریب آنها پرداختند. [52]

مؤلف «کشف الارتیاب» در بی احترامی و جسارت وهابیان به قبور شریف می نویسد: «پس از تخریب قبور ائمه و بزرگان مسلمین و مساوی نمودن آنان با زمین، این مکان ها را محل ریختن کثافات و قاذورات و سرگین چهارپایان و سگهای ولگرد قرار دادند و همچنین با لگدکوب کردن و نشستن روی آنها و انواع اهنتهای دیگر بیشترین بی احترامی را به آنها روا داشتند.» [53]

وهابیها همانطور که قبلاً گفته شد به خاطر تفکر بدعت گرایانه و انحرافی که داشتند زیارت و توسل و احترام به قبور متبرک و آثار اسلامی را شرک و بت پرستی قلمداد می کردند و اگر ترس حکومت آل سعود و حامیان استکباریش از اعتراض مسلمین نبود، هر آینه قبر پیامبر عظیم الشان را نیز تخریب می کردند. مرحوم علامه سید محسن عاملی درباره دلایل وهابیون در عدم تخریب قبر پیامبر (ص) می نویسد: «وهابیها نسبت به خراب کردن قبر پیغمبر اکرم (ص) و از بین بردن ضریح آن خودداری نمودند و این خودداری به جهت ترس از عواقب آن بود و الا قبر پیغمبر اکرم (ص) در نزد آنها مانند قبور دیگر است، بلکه قبر پیغمبر اکرم در نزد آنها بدتر است، چون بیشتر از قبرهای دیگر در نظر مسلمین عظمت دارد و استغاثه می شود و دلیل و فتاوی وهابی نسبت به خرابی گنبد و بارگاه و از بین بردن قبور، یکی است و هیچ قبری حتی قبر پیغمبر از آن استثناء نشده است.» [54]

نتیجه

بنابر آنچه ذکر شد، تفکر بدعت گرایانه توأم با تعصب و جمود فکری تحت عنوان تمسک به قرآن و حدیث در میان برخی از پیروان کج اندیش اسلام (در قرن چهارم) پدید آمد. گروهی که تنها خود را رهروان راستین قلمداد کردند. این رویه علاوه بر عدم بینش شفاف درباره توحید (به دلیل قائل به رؤیت و تجسم خدا) در شأن و منزلت انبیاء و اولیای دین خدشه وارد کردند به طوری که توسل به آنها را منافی توحید قلمداد نمودند. و در یک اقدام جاهلانه حکم قتل و آزار و اذیت مخالفان عقاید خود را صادر کردند.

ابن تیمیه در قرن هشتم با فتوای حرمت زیارت قبر نبی اکرم اسلام به این انحراف و بدعت عمق بیشتری داد و پس از چهار قرن سکوت و سکون، در قرن دوازدهم محمد بن عبد الوهاب خیزش نوینی در این تحریف صورت داد. وی با پیمان اتحاد با آل سعود و حمایت های پیدا و پنهان استعمار و قتل و غارت و تجاوز، کیش خود را بر منطقه نجد و حجاز امروز نیز تحمیل کرد. این فرقه در راستای خشنودی استعمار علاوه بر تخریب اماکن مقدس و آثار اسلامی در شهرهای مقدس مکه و مدینه و تکفیر مسلمانان، به تبعیت از اسلاف خود، با استفاده از ابزار خشونت و تهدید، زوار بیت الله الحرام را مجبور به تبعیت از کج اندیشی های خود در ایام زیارت می نمایند. البته وقوع حوادث اخیر در کشورهای همسایه شرقی، بیانگر این واقعیت است که تفکر وهابی، طبق خواست استعمار، تغییر استراژی داده و در صدد گسترش آئین خود از طریق ترور، کشتار و تجاوز با حمایت استکبار بین المللی در دیگر کشورهای اسلامی می باشد.

پی نوشت ها

- [1] فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، صص 169-170.
- [2] وهابیان، علی اصغر فقیهی، ص 117
- [3] همان مأخذ، ص 19
- [4] سلیفه، بدعت یا مذهب، محمد سید رمضان البوطی، ترجمه: حسین صابری ص 261
(به تصویر صفحه مراجعه شود)-ملاحظه می شود که آنها در عقاید خود دچار تناقض گوئی هستند. بعنوان نمونه قائل بودند به تجسم و تشبیه خداوند ولی نه آنطوری که در مورد مخلوقات صدق می کند. . . خوب اگر منظور آنها از تشبیه و تجسم چیزی غیر از معنای تجسم و تشبیه در مخلوقات است ناچار چیزی نیست جز تنزیه خداوند ولی مراد آنها نیست و در باب تجسیم هم مشکلات عدیده ای در آنها وارد است.
- [5] فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، استاد جعفر سبحانی، ج 1، ص 278
- [6] همان، ص 278
- [7] تجارب الامم، ج 1، ص 322
- [8] لکامل، ج 5، ص 172
- [9] وهابیان، صص 316-317
- [10] فرقه وهابی، ترجمه علی دوانی، ص 160.
- [11] همان، ص 55 به نقل از وهابیگری، ص 60.
- [12] فرقه وهابی، ص 160.
- [13] وهابیان، ص 58
- [14] فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج 1، ص 281
- [15] همان، ج 1، ص 283
- [16] وهابیگری، ص 81
- [17] برگگی از جنایات وهابی ها، ص 18
- [18] فرقه وهابی، علی دوانی، ص 22

- [19] برگی از جنایات وهابی ها، صص 17-18
 [20] همان، صص 17-18
 [21] تاریخ نجف، آلوسی، صص 111 تا 113، به نقل از کشف الارتیاب، ص 13
 [22] الصواعق الالهیه، ص 38
 [23] وهابیان، ص 120
 [24] خراج احساء معادل یکهزار و دویست سکه طلا و مقداری مواد خوراکی و لباس بود.
 [25] آیین وهابیت، صص 26-27
 [26] فرقه وهابی، ص 93
 [27] برگی از جنایات وهابی، ص 32
 [28] عنوان المجد فی التاریخ النجد، ج 1، ص 87
 [29] وهابی ها، صص 3-4
 [30] دایره المعارف اسلامی، ج 2، ص 26
 [31] همان، ص 26
 [32] کشف الارتیاب، ج 1، صص 7-8
 [33] عنوان المجد فی التاریخ النجد، ج 1، صص 121-122 به نقل از وهابیان، ص 255
 [34] مفتاح الكرامه، ج 5، ص 512
 [35] تاریخ کربلا و حائر حسین(ع)، ص 235
 [36] کشف الارتیاب، مترجم، ج 1، صص 62-61
 [37] همان، صص 12-13
 [38] فرقه وهابی، صص 36-37
 [39] فتوحات الاسلامیه، ج 2، ص 234 به نقل از کتاب فرقه وهابی، ص 37
 [40] فرقه وهابی، ص 38
 [41] همان، ص 38
 [42] وهابیان، صص 284-285
 [43] فرقه وهابی، صص 41-42
 [44] همان، ص 46
 [45] همان، ص 48
 [46] وهابیان، ص 293
 [47] همان، ص 289
 [48] فرقه وهابی، ص 53
 [49] کشف الارتیاب، مترجم، ج 1، ص 51
 [50] وهابیان، صص 340-431
 [51] همان، ص 343
 [52] فرقه وهابی، صص 55-56
 [53] کشف الارتیاب، مترجم، ج 1، ص 4
 [54] همان، ج 1، صص 202-204